

# نفس باد صبا هنوز مشک فشان است

هدیه سادات میر مرتضوی

پنجره اتاق باز است و باد از لای پرده خودش را می دواند توی اتاق و بوی بارانی که احتمالاً نیمه شب باریده را همراه خنکی هوا می پاشاند به اتاق. هوا گرگ و میش است؛ تیرگی سیاه شب، حالا جایش را به آبی تیره ای داده که رنگ ویژه سحرهاست؛ وقتی قرار است تا ساعتی دیگر، خورشید خودش را از پشت کوه های افق بالا بکشد و صحن آسمان را پر کند از آن تالگوهای طلایی و شب زمین را روشن کند و روز را به ارمغان بیاورد.

دل کندن از رختخواب سخت است اما باد خنکی که از پنجره می وزد، نمی گذارد آدم دوباره خودش را سر بدهد در گیجاگی خواب. بیراه نیست که باد بهاری را باد جان بخش می دانند. بادی که می وزد و زمین مرده را در اول بهار زنده می کند حتماً می تواند ما آدم های خواب آلود را هم از رختخواب رخوت و سستی، بیرون بکشد.

برمی خیزم و خودم را به کنار پنجره می رسانم؛ شهر هنوز در خواب است. چراغ های زرد حاشیه خیابان و سکوت کوچه ها این را نشان می دهد شک ندارم که باد بهاری کارش را بلد است؛ آن قدری طول نمی کشد که عابران سحرخیز، سکوت سنگین کوچه ها را می شکنند و دوباره صدای زندگی را جاری می کنند در کوچه و خیابان.



در فرهنگ کهن ما مردم، باد بهاری، جان بخش و زنده کننده است؛ همین باد است که در هنگامه بهار وزیدن می گیرد و طبیعت مرده را زندگی دوباره می بخشد. مهم ترین جلوه این باد امانسیمی است که در صبح های بهاری می وزد و شادی آور و جان افزاست. «باد صبا» نویدبخش زندگی دوباره ای است که بهار آن را برای زمین به ارمغان آورده است.

نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد  
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد  
ارغوان جام عقیقی به سمن خواهد داد  
چشم نرگس، به شقایق نگران خواهد شد...



باد صبا به تنهایی نماینده بخش وسیعی از باورهای کهن ایرانی و اسلامی ماست. پیشینه حضور این باد در ادبیات ایران زمین، قدمتی به اندازه عمر ادب فارسی دارد. باد صبا، مسیحا دم است و پیغام بر عاشقان و بازکننده بند قباب غنچه ها. باد صبا، با انبوه تشبیهات و استعاره ها، یکی از پر دامنه ترین مضامین در ادب فارسی است؛ و برای همین هاست که می تواند معرف فرهنگ و ادب ایران زمین باشد.

«آلبر لاموریس» مستندساز پرآوازه و صاحب سبک فرانسوی وقتی در سال ۱۳۴۷ تصمیم می گیرد مستندی درباره ایران بسازد، همین باد را به عنوان راوی قصه انتخاب می کند. مستند «باد صبا» هنوز هم یکی از دیدنی ترین و در عین حال تاریخی ترین مستندها درباره ایرانی ها و ایران زمین است....



در باورهای کهن، باد صبا که زمین بی جان را بارور می کند، ماهیتی مردانه دارد و درست از همین منظر در مقابل «باد شمال» قرار می گیرد که با ماهیت زنانه اش، نماد سرما و خزان است. اساساً در باور ایرانی، گرما و تابستان مردانه و سرما و زمستان زنانه دانسته می شود. جالب آنکه در فرهنگ مردم خراسان، هنوز هم «شمال» و «شمال خورن» به معنای سرما خوردن به کار می رود و از آن پرهیز داده می شود.

به باور پیشینیان، باد صبا از جایی در آسمان، حوالی ثریا (خوشه پروین) و بنات النعش (هفت ستاره ملاقه مانند در صورت فلکی دب اکبر) سرچشمه می گیرد و هم از این رو، «باد برین» هم خوانده می شود. چنانچه در گرگ و میش سحری رو به قبله (که با اغماض می توان آن را سمت جنوب دانست) بایستیم، باد صبا، همان نسیم خنکی است که از پشت سر می وزد.



پدران و مادران ما اعتقاد داشته اند که باد صبا از عرش الهی سرچشمه می گیرد و برای همین هم در هنگام سحری که درهای آسمان باز است، می وزد؛ چنان که در تذکرة الاولیای حضرت عطار آمده که:

«و گفت خدای عزوجل را بادی است که آن را باد صبح گویند، که آن باد مخزون است در زیر عرش. وقت سحر وزیدن گیرد و ناله و استغفار برگردد و به ملک جبار رساند...».

نیز در باور عرفا، باد صبا جلوه ای از «نفحات رحمانیه» است که از «مشرق روحانیت» می وزد؛ همچنان که همین باد بود که بوی او پس قرنی را از یمن به مشام حضرت رسول (ص) می رسانید؛ در همان کتاب گرانسنگ هست که:

«گاهگاه خواجه عالم- علیه الصلوه والسلام- روی سوی یمن کردی و گفتی: اِنِّی لَاجِدُ نَفْسِ الرَّحْمٰنِ مِنْ قِبَلِ الْیَمَنِ؛ یعنی نفس رحمن از جانب یمن همی یابم...».



باد صبا در صبح های بهاری می وزد و این روزها که صبح های آخرین ماه بهار است، فرصتی است تا ما حتی در زندگی محدود آپارتمانی بتوانیم از این باد اساطیری بهره بگیریم؛ کافی است کمی سحرخیز باشیم. باور کنید نفس باد صبا هنوز مشک فشان است.



## قدم اول

«قدم اول» نگاهی است مختصر به آنچه پیش روی شماست.

۴ «آداب» درباره روغن کرمانشاهی است؛ روغنی حیوانی که مرغوب ترین آن ها در دامنه های غربی زاگرس به دست می آید. کار ساخت خیک هم از آن هنرهای باستانی است که اهالی کوهپایه های زاگرس آن را خوب بلدند. پوست دام هایی که ذبح می شوند، می توانند مشک آب بشود یا خیک قرمه؛ اما اینجا در کرمانشاه، بیشتر خیک ها، خیک روغن زرد است.

۶ «طبیعت» درباره گونه ای گل سوسن است که فقط در دامنه های داماش می روید. پرس و جو برای دیدن لیلیوم بوری آغاز می شود. ولی نزد اهالی داماش بهتر است نام محلی این گل را به کار ببرید. برای اهالی داماش، واژه «کمیاب» غریب است. آن ها می گویند، از قدیم این گل را در باغچه خانه هایمان می کاشتیم و بیشتر مردم داماش این گونه گل را در خانه باغ هایشان دارند.

۸ «تاریخ» شرح آداب زیارت است در شهری که در همه تاریخ بلندش، زیارتگاه ایرانیان بوده است. تا همین روزگار نه چندان دور، دور شهر دیوار بوده و دروازه هم داشته است. شب ها دروازه را می بسته اند و هر که دیرتر می رسیده، پشت دروازه می مانده است...

۱۲ «امام زادگان» نگاهی است مختصر به بنایی تاریخی که سومین حرم اهل بیت (ع) در ایران نام گرفته است. شب جمعه، شاه دور از خدم و حشم به خانه پیرزن می آید و به پیرزن می گوید هر وقت چراغ را دیدی مرا خبر کن. چون ثلث آخر شب شد پیرزن بر حسب معمول روشنایی پرنوری قوی تر از دیگر شب های جمعه مشاهده کرد و از شدت شغفی که به وی دست داده بود بر بالین امیر عضدالدوله می آید و بی اختیار سه مرتبه فریاد می زند: شاه! چراغ...!

۱۴ «سوغات» درباره محصولی است که اگرچه به نام اصفهانی ها شناخته می شود اما مدعی جدی دیگری هم دارد.

اگر، از روزگاران قدیم با استفاده از مواد اولیه طبیعی بوده و با استفاده از وسایل و روش های سنتی تولید می شد اما امروزه صادرات این محصول به خارج از کشور، نیازمند رعایت استانداردهای بین المللی برای تولید این شیرینی مخصوص شده است.

۱۶ «خیابان غذا» درباره خوراکی است که عشق آبادانی هاست. ماهی کباب کردن در آبادان، آدابی دارد که بعید است جای دیگری هم بشود پیدایش کرد. جوان بادبزین به دست می گوید: «صبور تنوری» و همه توضیحاتی را که باید بدهد درباره این که چطور می شود صبور را کبابی کرد روی سیم های گریل، خلاصه می کند در همین دو کلمه.